

نقد و بررسی رمان «آقای روباه شگفت‌انگیز» اثر «رولد دال»

نویسنده‌ای که شگفتی می‌آفریند

فریدون راد

نام کتاب: آقای روباه شگفت‌انگیز
نویسنده: رولد دال
مترجم: محبوبه نجف‌خانی
تصویرگر: کوئنتین بلیک
ناشر: افق
نوبت چاپ: اول ۱۳۸۸
شمارگان: ۳ هزار نسخه
تعداد صفحات: ۱۴۴ صفحه
بهاء: ۲ هزار تومان



«برای که می‌نویسم؟»، «آیا مخاطبین خود را دقیقاً ارزیابی کرده‌ام؟» این‌ها پرسش‌هایی هستند که یک نویسنده‌ی دانا و هنرمند قبل از نوشتن به آن‌ها می‌اندیشد و پاسخ‌های مناسبی برای آنان می‌یابد؛ این پاسخ‌ها بی‌گمان نگاه دوسویه‌ی نویسنده به داستان و خوانندگانش و الزاماً وجوه روان‌شناختی و جامعه‌شناختی و حتی فرهنگی و تربیتی گروه سنی مخاطبان را شامل می‌شود و نهایتاً ساختار و حجم و نوع طراحی ذهنی نویسنده را نیز تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

رمان کودک «آقای روباه شگفت‌انگیز» اثر «رولد دال» این ویژگی را به عنوان اولین مؤلفه داراست. نویسنده چون می‌داند مخاطبین او کودکان هستند، می‌کوشد داده‌های داستانش را زودتر به نتیجه برساند و انرژی ذهنی و توان عاطفی کودک را بدون دلیل و با تطویل متن و موضوع هدر ندهد.

او تابع‌های ذهنی اولیه را به عنوان قرارداد و پیش‌فرضی برای واقعیت‌های داستانی بعدی در نظر می‌گیرد؛ از جمله آن که هر سه مزرعه‌دار را با خصوصیات‌شان به‌طور موجز معرفی و حتی واکنش دیگران را نیز نسبت به آن‌ها برون‌نمایی می‌کند؛ یعنی بخش اول رمان بر معرفی و پیش‌شرط‌های اولیه‌ای که زمینه‌ساز حوادث بعدی هستند، متکی است؛ «رولد دال» در همین بخش، خوانندگانش را از یک چیز مطمئن می‌سازد و آن هم این است که سه آدم بد در داستان وجود دارد و مخاطبان کتاب باید آن‌ها را بشناسند؛ زیرا همین آدم‌ها عامل تنش‌زا محرک داستان محسوب می‌شوند و حضور هر کدام‌شان همانند یک حادثه‌ی ناگوار جلوه می‌کند:



«شاید شما هم توی زندگی به آدمهایی به بدجنسی و مزخرفی این سه نفر برخورد کرده باشید. اسم‌های آن‌ها مزرعه‌دار بوگیس، مزرعه‌دار بانس و مزرعه‌دار بین بود. بوگیس چاقالو، مرغ پرورش می‌داد و چند هزار تا مرغ داشت. او تا دل‌تان بخواهد چاق بود، چون هر روز برای صبحانه و ناهار و شام سه تا مرغ پخته‌ی غرق سُس شیرین می‌خورد. بانس خیلو، اردک و غاز پرورش می‌داد و چند هزار تا اردک و غاز داشت. او خیل و شکم‌گنده بود. قدش به قدری کوتاه بود که اگر توی قسمت کم‌عمق استخر می‌ایستاد، آب تا بالای چانه‌اش می‌آمد... بین لاغرو، بوقلمون پرورش می‌داد و باغ سیب داشت. او توی باغ سیبش چند هزار تا بوقلمون نگه می‌داشت و اصلاً غذا نمی‌خورد، در عوض بشکه بشکه شربت سیب می‌خورد» (صفحه‌های ۱۴ و ۱۵ و ۱۶).

نویسنده سپس به معرفی روباه که ظاهراً یک کاراکتر داستانی زیرک و حیله‌گر است، می‌پردازد تا زمینه‌های اولیه برای به قیاس درآوردن «انسان و حیوان» فراهم شود. او در رابطه با معرفی روباه، او را بر خلاف مزرعه‌داران مجرد و خوش‌گذران، دارای زن و چهار فرزند معرفی می‌کند تا حضور او و خانواده‌اش در مزرعه و جاهت و منطق داستانی پیدا کند و خواننده هر نوع اقدام او را برای سیر کردن شکم خود و اعضای خانواده‌اش به «حق زنده بودن و زندگی کردن» نسبت دهد. این منطق داستانی به زبانی عاطفی که حاکی از رضایت خاطر و سعادت‌مندی روباه و اعضای خانواده‌اش از زندگی کردن در کنار مزارع پُر از ماکیان این سه مزرعه‌دار پولدار و بد طینت است، نشان می‌دهد:

هر شب تا هوا تاریک می‌شد آقای روباه از خانم روباه می‌پرسید: "خب، عزیزم، این دفعه چی بیاورم؟ یکی از مرغ‌های تُیُل مُیُل بوگیس؟ یک اردک یا یکی از غازهای بانس؟ یا یکی از بوقلمون‌های خوشگل بین؟" و وقتی خانم روباه به او می‌گفت که چی لازم دارد، آقای روباه در تاریکی شب بی‌سر و صدا به دره می‌رفت و چیزی را که می‌خواست می‌دزدید.» (صفحه‌های ۱۹ و ۲۱).

داستان هم‌چنان که پیش می‌رود به «تعقیب و گریز» تبدیل می‌شود. هر سه مزرعه‌دار با استفاده از ابزار مدرنی مثل تراکتور و بیل مکانیکی شروع به کندن لانه‌ی روباه می‌کنند تا او و خانواده‌اش را از بین ببرند. این‌جا دیگر روباه و اعضای خانواده‌اش برای تنازع بقای خویش مجبور به دفاع می‌شوند؛ این دفاع، نوعی عقب‌نشینی و کندن تونل برای راه‌یابی به بیرون است. سه مزرعه‌دار هم بی‌کار نمی‌نشینند و تمام منطقه را با کارگران مسلح خود زیر نظر می‌گیرند. روباه و اعضای خانواده‌اش هر چه می‌گیرند، بازمی‌بینند در حلقه‌ی محاصره‌ی مزرعه‌داران هستند. آن‌ها بی‌دفاع و بی‌غذا می‌مانند و مرگ تهدیدشان می‌کند. از این‌رو، روباه تاکتیک دفاع را به حمله تغییر می‌دهد و این کار را به شکل زیرکانه‌ای با جهت‌دهی مسیر کندن تونل به خانه‌ی خود مزرعه‌داران ممکن می‌سازد. در نتیجه، در شرایطی غیر ممکن با استفاده از اندیشه‌ورزی و دوراندیشی، یک امر محال، ممکن می‌شود و آن‌ها از گرسنگی نجات می‌یابند:

«هر چهار بچه روباه چهار دست و پا از تونل بیرون رفتند و چشم‌شان به چه منظره‌ی بی‌نظیری افتاد! آن‌ها توی یک انباری بزرگ پُر از مرغ بودند. صدها مرغ سفید و سیاه و قهوه‌ای آن‌جا بودند. آقای روباه فریاد زد: "مرغدانی شماره‌ی یک بوگیس! هدفم درست همین‌جا بود. یک راست زدم تو خال، همان بار



اول! معركة است! و اگر راستش را بخواهید، شاید بشود گفت تا حدی زیرکانه است.» (صفحه‌ی ۷۳)
 روباه از این هم فراتر می‌رود و تعداد زیادی از حیوانات جنگل را که در اثر زیاده‌خواهی‌های مزرعه‌داران آواره و سرگردان شده‌اند، علیه آن‌ها با خود متحد می‌کند و در نتیجه، جنگ بین حیوان و انسان به طرزى متناقض و با ماهیت دیگرگونه‌ای شکل می‌گیرد.

انسان در رمان «آقای روباه شگفت‌انگیز» اثر «رولد دال» مظهر و نماد تخریب و از بین بردن محیط زیست حیوانات و همواره مایه‌ی ناامنی و پیام‌آور ارباب و مرگ است و بیش از موجودات دیگر به طبیعت و جانداران آسیب می‌رساند: «گورکن با هیجان گفت: "خبر دارید آن بالا روی تپه چه اتفاقی افتاده؟ اوضاع به هم ریخته! نصف ساکنان بیشه غیب‌شان زده و تمام تپه پُر از مردان مسلح است! هیچ کدام مان نمی‌توانیم برویم بیرون، حتی شب‌ها! همه داریم از گرسنگی می‌میریم!" آقای روباه گفت: "منظورت از ما یعنی کی‌ها؟" - همه‌ی کسانی که زیر زمین زندگی می‌کنند، من، موش کور، خرگوش و زن‌ها و بچه‌های مان، حتی خز که معمولاً می‌تواند از جاهای باریک بی‌سر و صدا رد بشود، حالا با خانم خز و شش بچه‌اش توی لانه‌ی من قایم شده‌اند» (صفحه‌های ۸۳ و ۸۴).

«رولد دال» برای آن که اقدام روباه و همداستان او سبب کج‌اندیشی و گمراهی ذهنی خوانندگانش نشود، به یک قیاس نسبی روی می‌آورد و قصد و نیت و کار روباه را با اهداف پلید سه مزرعه‌دار خبیث و بی‌رحم مقایسه می‌کند تا همه چیز در چارچوب منطق خودش و به‌طور نسبی ارزیابی و قضاوت شود:

«آقای روباه گفت: "حتی فکرش را هم نمی‌کنیم، ما فقط از این‌جا و آن‌جا کمی غذا کِش می‌رویم تا ما و خانواده‌مان زنده بمانیم. درسته؟" گورکن گفت: "به نظرم چاره‌ی دیگری نداریم." آقای روباه گفت: "اگر آن‌ها می‌خواهند وحشیانه رفتار کنند، خُب بگذار بکنند. ما این پایین ملت محترم و صلح‌طلبی هستیم» (صفحه‌های ۱۰۳ و ۱۰۴).

توجه نویسنده در درجه‌ی اول به خود داستان است و او رهنمودها و آموزه‌های تربیتی و اخلاقی‌اش را بنا به موقعیت‌های خود اثر ارائه می‌دهد تا به‌طور طبیعی و باورپذیر به وقایع داستان ارجاع داده شوند و در نتیجه با خود زندگی و کارکردهای عاطفی مرتبط و آمیخته باشند. او در داخل تونل و به هنگام بازگشت روباه و بچه‌ها و گورکن به لانه، همه را به بردباری و تلاش و ادامه‌ی راه دعوت می‌کند و برای این کار از نتیجه و دستاوردهای تلاش‌شان بهره می‌گیرد:



«آقای روباه فریاد زد: "طاقت بیاورید، عزیزانم. به زودی می‌رسیم! فکرش را بکنید ته این تونل چه چیزی در انتظارمان است! و فکرش را کنید که توی این بانکه‌ها داریم چی می‌بریم خانه! خانم روباه بیچاره حسابی خوشحال می‌شود." آقای روباه شعر کوتاهی خواند که این جور بود: "تند و سریع می‌رم خونه، پیش زین خوب و نمونه، وقتی از این معجون بنوشه، حالش دیگه خوب خوب می‌شه"» (صفحه‌ی ۱۲۵).

نویسنده به شکل پارادوکسیکال و متناقضی از تهدیدها و یورش سه مزرعه‌دار و همراهان‌شان برای کشتن روباه استفاده می‌کند و همین را علت اولیه‌ای برای تعامل، دوستی و هم‌خواهی بیشتر روباه و اعضای خانواده‌اش قرار می‌دهد و نهایتاً از آن برای احیای حس و انگیزه دفاع از حق و حریم خود و نیز همدستی و اتحاد همه‌ی حیوانات زیرزمینی برای مقابله‌ی نهایی استفاده می‌کند؛ موضوع و مسئله‌ای که قرار است به نابودی آن‌ها و خانواده‌های‌شان بینجامد، در پایان به اتحاد بیشتر، نجات و سعادت همگی منجر می‌شود:

«آقای روباه ادامه داد: "بنابراین از همه‌تان دعوت می‌کنم که تا آخر عمر همین‌جا پیش من بمانید." همه فریاد زدند: "تا آخر عمر! خدای من! چه عالی!" و خرگوش به خانم خرگوش گفت: "عزیزم، فقط فکرش را بکن! دیگر تا آخر عمر کسی به ما شلیک نمی‌کند!" آقای روباه گفت: "ما یک دهکده‌ی کوچک زیرزمینی می‌سازیم، با چند خیابان و خانه‌هایی در دو طرف خیابان‌ها؛ خانه‌های جدا برای گورکن‌ها و موش‌کورها و خرگوش‌ها و خزها و روباه‌ها، و من هر روز می‌روم و برای‌تان خرید می‌کنم... و هر روز مثل پادشاهان غذا می‌خوریم"» (صفحه‌های ۱۳۲ و ۱۳۳).

در این اثر، انسان همه چیزخواه و غارتگر معرفی شده است. هر سه مزرعه‌دار مجرد هستند و خانواده‌ای ندارند. گویا حاضر نشده‌اند زندگی شخصی‌شان را حتی با اعضای احتمالی خانواده‌ی خود هم تقسیم کنند. ضمناً عشق و آرزویی برای آن‌ها جز جمع‌آوری ثروت قابل تصور نبوده است. این سه نفر که همگی مرد هستند، خود را به‌گونه‌ای صاحب و مالک زمین و نعمات آن می‌دانند. ضمناً به دلیل آن‌که خانواده‌ای تشکیل نداده‌اند، و حاضر نشده‌اند از لحاظ عاطفی و مالی چیزی را با دیگران تقسیم کنند، تصویری هم از مرگ و پایان‌پذیری عمر خویش ندارند و اقدام روباه برای دفاع از خود و ساکنان بی‌گناه زیرزمین نوعی حق‌طلبی به حساب می‌آید؛ سه مزرعه‌دار خودخواه و بی‌رحم با وجود آن‌که اموال و دارایی زیادی را در انبارها و زیرزمین‌ها و اتاق‌های خود انبار و احتکار کرده و روی هم انباشته‌اند، باز با همه‌ی امکانات‌شان برای بیرون راندن روباه و



حیوانات دیگر در تلاش‌اند. البته سرانجام ماهیت و موقعیت آنان برای دیگران افشا می‌شود: «روباه بلند گفت: "بفرمایید، گورکن عزیز، این هم از انبار باشکوه بانس! قبل از این که جنس‌هایش را به بازار بفرستد، این‌جا انبارشان می‌کند." دورتادور آن اتاق عظیم، داخل قفسه‌هایی که از کف تا سقف کشیده شده بود، چند هزار اردک و غاز گوش‌تالو و پَر کنده و تمیز آماده‌ی سرخ شدن بود! و از قلاب‌های سقف، دست کم حدود صد بسته ژامبون دودی و پنجاه بسته کالباس آویزان بود» (صفحه‌ی ۹۳).

«رولد دال» تجاوز و دست‌درازی فقرا به اموال مزرعه‌داران غارتگر را امری طبیعی و ناشی از شرایط اجتماعی به وجود آمده توسط همین مزرعه‌داران خبیث و زیاده‌خواه می‌داند:

«یک دفعه گورکن گفت: "ببینم، این کار حتی یک ذره هم ناراحتت نمی‌کند، روباهه؟" آقای روباه گفت: "چی ناراحتم کند؟"

– این... این دزدی‌ها. آقای روباه از کندن دست کشید و طوری به گورکن خیره شد که انگار او پاک عقلش را از دست داده بود. بعد گفت: "دوست عزیز پیر و پخمه و پشمالوی من، توی این دنیا کسی را سراغ داری که وقتی بچه‌هایش دارند از گشنگی می‌میرند، چند تا مرغ کِش نرفته باشد؟" سکوت کوتاهی برقرار شد و گورکن درباره‌ی این موضوع به فکر عمیقی فرو رفت» (صفحه‌ی ۱۰۲).

در این اثر، تعلیق‌زایی‌ها به پایانه‌ی موقعیت‌ها موقوف شده تا تحریک‌زایی و عاطفه‌ورزی آن‌ها هم‌چنان جزو دلایل اصلی پی‌گیری رمان جلوه نماید. این ردیابی حادثه گاهی برای کاراکترهای رمان و خواننده‌ی اثر به‌طور هم‌زمان دوسویه می‌شود:

«یکی از بچه‌روباها گفت: "بابا کاش به ما می‌گفتی که کجا داریم می‌رویم." آقای روباه گفت: "جرات ندارم بگویم. چون جایی را که امیدوارم به آن برسیم آن قدر معرکه است که اگر بهتان بگویم، می‌ترسم از هیجان دیوانه بشوید و آن وقت، اگر موفق نشویم به آن برسیم (که امکانش خیلی زیاد است)، شما از ناامیدی می‌میرید. نمی‌خواهم زیادی امیدوارتان کنم، عزیزانم!"» (صفحه‌های ۶۹ و ۷۰).

نویسنده در کنار خط روایی و کلی داستان، توجهی ضمنی هم به شخصیت‌پردازی دارد و گرچه بخش آغازین رمان را با تابع‌های ذهنی خودش آغاز کرده است؛ ولی رخداد‌های بخش‌های بعدی را به خود کاراکترهایش می‌سپارد و داستان را کاملاً بر اساس چگونگی حضور خودشان پیش می‌برد. این رویکرد سبب شده که کاراکترها به رغم حضور کوتاه‌شان زنده، پذیرفتنی و باورپذیر جلوه کنند. ویژگی‌های کاراکترها به خصوص در رابطه با روباه قابل تأمل است:

خانم روباه گفت: "به نظرم امشب اردک لازم داریم. اگر می‌شود دو تا اردک چاق و چله برای من بیاور. یکی برای من و تو، یکی هم برای بچه‌ها." آقای روباه گفت: "پس اردک شد! بهترین اردک‌های بانس

را می‌آورم." خانم روباه گفت: "خیلی مواظب باش." آقای روباه گفت: "عزیز دلم، من از یک فرسخی بوی آن خنگول‌ها را تشخیص می‌دهم. حتی می‌توانم بوی تک‌تک‌شان را حس کنم. بوگیس بوی گند پوست مرغ ترشیده می‌دهد. بانس هم بوی گند جگر غاز می‌دهد، اما بین بوی عرق بدنش عین گاز سمی دور تا دورش را می‌گیرد" (صفحه‌های ۲۵ و ۲۶).

شخصیت‌پردازی رمان به دلیل فرصت‌دهی کافی به بروز توانمندی‌های ذهنی و عاطفی و رفتاری روباه به شکل زیبا و قابل‌قبولی محقق شده است، طوری که بعد از به پایان رسیدن رمان، صفاتی مثل زیرکی، هوشمندی، غرور، عشق و علاقه‌ی زیاد به خانواده، مبارزه‌جویی، تحمل و پی‌گیری و دعوت به دوستی و کمک به دیگران به او منتسب شود.

عنصر «طرح» که در رمان و کلاً هنر حرف اول را می‌زند، در این رمان بسیار شاخص و برجسته است؛ نویسنده، پرسوناژهایی را در نظر می‌گیرد و برای هر یک خصوصیتی قائل می‌شود. بعد همه را طبق یک نقشه در جاهای معینی اسکان می‌دهد و سپس داستانش را بر اساس روابط ثانویه و متضاد آن‌ها پردازش می‌کند. بنابراین، همه چیز هوشمندانه است؛ ولی رویکرد او به کاراکترها و عادات و خصوصیات‌شان و مخصوصاً وضعیت روحی آن‌ها به هنگام شکل‌گیری کنش‌ها و واکنش‌های‌شان بسیار زیبا، طبیعی و خودبه‌خودی است و نشان می‌دهد که «رولد دال» آن‌ها را در انتخاب راه و روش درست یا نادرست زندگی‌شان آزاد گذاشته است و حق

انتخاب را به خودشان داده و همه‌ی این‌ها از طریق توصیف موجز حالات و گفتار آن‌ها انعکاس یافته است:

«بین از عصبانیت سرخ شده بود. بانس از حرصش چنان فحش‌های زشتی می‌داد که نمی‌شود گفت. بوگیس چاقولو که از خستگی مثل بچه‌ها تاتی‌تاتی راه می‌رفت، گفت: "مرده‌شور آن روباه مزخرف بوگندو را ببرد! حالا چه خاکی به سرمان بریزیم؟ بین گفت: "من پنهان می‌گویم چه کار نمی‌کنیم. اصلاً نمی‌گذاریم فرار کند!" بانس با صدای بلند تکرار کرد: اصلاً نمی‌گذاریم فرار کند!" بوگیس فریاد زد: "اصلاً! اصلاً! بین روی سوراخ روباه خم شد و نعره زد:

"شنیدی آقاروباهه؟ کارمان هنوز تمام نشده، آقاروباهه! ما تا لاشه‌ی تو را مثل منگوله جلوی در خانه‌مان آویزان نکنیم، از این‌جا نمی‌رویم!" آن‌وقت هر سه نفر با هم دست دادند و قسم خوردند که تا روباه را نگیرند به مزرعه‌شان برنگردند» (صفحه‌های ۵۳ و ۵۴).

این شخصیت‌پردازی‌های اولیه حاصل طرح یا پیرنگ هوشمندانه‌ی اثر هم هست، زیرا ارتباط و رابطه‌ی علت و معلولی بین کاراکترها، مکان و حوادث داستان بسیار تنگاتنگ، دوسویه و حساب شده است. در حقیقت همین طرح کاراکترها را به کنش‌مندی و کنش‌زایی وا می‌دارد و نهایتاً شناسه‌ها و خصوصیات معین‌شان برای مخاطب آشکار و بیرونی می‌شود. «رولد دال» تصویر را جزو متن می‌کند؛ یعنی در خود داستان به تصاویر و موقعیت‌های پیش‌آمده اشاره می‌کند. در نتیجه، تصویر به عنوان یک عنصر الزامی جزو متن می‌شود و بخشی از روایت هم از قبل به عهده‌ی تصویر گذاشته می‌شود: «بعد از یک ساعت که تراکتورها مقدار بیش‌تری خاک روی تپه را کردند، تپه این شکلی شد: (تصویر ۱)» (صفحه‌ی ۴۸ و صفحه‌های ۴۷ و ۴۹ و ۵۰).

یک نگاه اجمالی به موارد فوق نشان می‌دهد که رخدادها، کاراکترها و موقعیت‌ها همگی به شکل دوسویه‌ای ناشی از همدیگرند و هر کدام به نوبت در رابطه با دیگری، علت و معلول واقع می‌شوند. تنها چیزی را که می‌توان به دخالت نسبی نویسنده نسبت داد، انتخاب کاراکترهای منفی رمان و تعدادشان (سه مزرعه‌دار) و هم‌چنین انتخاب روباه به عنوان کاراکتر مقابل آن‌هاست و همین محتوای اثر را هم تا حدی کنایی و تلویحی کرده است؛ مثلاً روباه به ظاهر دزد هر چه برمی‌دارد بر حسب نیاز و برای حفظ جان خود و خانواده‌اش است و خارج از محدوده‌ی نیاز خودش چیزی نمی‌رباید (صفحه‌ی ۹۴). گرچه در مقابل او سه مزرعه‌دار حریص و طماع و مال‌اندوز وجود دارد که توشه و خوراکی‌ها و میوه‌های بسیار زیادی را اختکار کرده‌اند و باز می‌خواهند همه چیز از آن آنان باشد؛ ولی میزان دستبرد طبیعی روباه به عنوان یک حیوان شکارگر و یابنده خوراکی و طعمه بیشتر از موشی نیست که شب و روز در انبار به سر می‌برد و دائم از خوراکی‌ها استفاده می‌کند و هم‌زمان او هم همه چیز را برای خود می‌خواهد:

موش جیغ جیغ کرد: "شما دارید دزدی می کنید! فوری بگذارید سر جایش! هیچی برای من نمی ماند!" موش روی بالاترین ردیف قفسه توی انباری نشست بود و از پشت یک بانکه‌ی بزرگ خیره نگاه می کرد. یک لوله‌ی پلاستیکی داخل بانکه بود که موش از آن برای مکیدن شربت سبب استفاده می کرد. آقای روباه گفت: "تو زیادی خورده‌ای!" (صفحه‌های ۱۱۱ و ۱۱۲).

«رولد دال» از یک طرف واقعیت‌های داستانش را با تأکید زیاد و شخصی روی مسائل اخلاقی فدا نمی کند و از سوی دیگر خوب می داند که رمانش را برای کودکان می نویسد و نباید در آن بدآموزی باشد. یکی از علت‌هایی که می کوشد روباه را حیوانی خانواده دوست، فداکار، شجاع و حق طلب جلوه دهد، همین است. او بر خلاف دیگران برای دنیای کودکان به زور کاراکتری فریب کار نمی آفریند و در همان حال آن چه را که در واقعیت رخ می دهد به مخاطبان کم سن و سالش می گوید و از دروغ گفتن اجتناب می ورزد. او از این هم فراتر می رود و کاراکترهای فریب کار، بی رحم و دزد و غارتگر داستانش را از میان انسان‌ها برمی گزیند تا این هم واقعیتی ضمنی و یکی از پیش فرض‌های واقعی و اولیه‌ی زندگی باشد و البته خود کودکان هم می توانند بعداً و در سنین بالاتر این الگوها و نمونه‌های بد را عملاً ببینند.

نتیجه‌ی نهایی داستان پذیرفتنی است؛ سه مزرعه دار حریص که طی زمان سعی و امکانات زیادی را برای حفظ دارایی‌شان به کار گرفته‌اند و برآن هستند که حتی مرتکب جنایت هم بشوند و روباه و زن و بچه‌های او را از بین ببرند، در پایان رمان، امکانات و راه‌های ساده تری برای از دست دادن دارایی‌های‌شان فراهم می شود و زمینه‌ی اصلی آن هم به شکل متناقضی به همان طمع‌ورزی و زیاده‌خواهی و تمایل به جنایت و تخریب لانه و کاشانه‌ی دیگران برمی گردد.

داستان گویی «رولد دال» با طنز و شوخی طبیعی هم همراه است و کاراکترمحوری اثر، یعنی روباه حتی در سخت‌ترین شرایط بر خلاف دشمنانش به کینه‌ورزی متوسل نمی شود. فقط دائم چاره‌اندیشی می کند و حین حفظ روحیه‌ی شوخ و شادش، دیگران را به مقاومت دعوت می نماید و البته در نهادش هم میل به کشتن و آزاررساندن به زارعان نیست؛ بلکه تلاش برای حفظ بقای خود و حیوانات زیر زمین وجود دارد. در این میان، دوستانش نیز چنین هدفی را دنبال می کنند. ضمناً به دلیل اسامی انتخاب شده‌ای که هر سه با حرف «ب» شروع می شوند، به نظر می رسد که مزرعه داران با هم برادر باشند و یا این که «رولد دال» عمداً تشابه شخصیتی آنان را در اسم‌های‌شان هم منعکس کرده باشد: «آقای روباه گفت: "ببین، بوگیس و بانس و بین آن بیرون می خواهند ما را بکشند. امیدوارم بفهمی!" گورکن مهربان گفت: "می فهمم روباهه. کاملاً می فهمم." - ولی ما خیال نداریم مثل آن‌ها رفتار کنیم. ما نمی خواهیم آن‌ها را بکشیم. گورکن گفت: "واقعاً امیدوارم که این طور نشود"» (صفحه‌ی ۱۰۳).

«رولد دال» از کاراکتر نخ نما و حتی کلیشه شده‌ای مثل روباه که به علت کثرت داستان‌ها و قصه‌هایی که زیرکی و حيله‌گری را به او نسبت داده‌اند برای خاص و عام و بزرگ و کوچک شناخته شده است، کاراکتری داستانی می آفریند که بسیار متفاوت و متمایز است؛ او تأویل و تعبیر مرسوم از شخصیت روباه را تغییر می دهد و با یک شخصیت پردازی نوین از او حیوانی مفید، خانواده دوست، تلاش گر، شجاع و حق طلب می آفریند که در نهایت سبب اتحاد، نجات و سعادت جانوران زیر زمین می شود.

این تجربه‌ی «رولد دال» نمونه‌ی بارز و برجسته‌ای برای اثبات این حقیقت است که حتی می توان از بدیهی و قالبی ترین کاراکتر و موضوع، کاراکتر و موضوعی بدیع و یگانه خلق نمود و همه‌ی این‌ها بستگی به نوع نگاه نویسنده به پدیده‌ها دارد و همین از لحاظ زیبایی‌شناختی تعیین کننده و نشانگر چگونگی و روند خلاقیت ذهنی و هنری او است. رمان کودک «آقای روباه شگفت‌انگیز» اثر «رولد دال» بر خلق موقعیت‌های عاطفی و تعلیق‌زا متکی است و غایت‌مندی و نتیجه‌گیری از رخدادها را به روند داستانی خود آن‌ها محول می کند. خلق چنین موقعیت‌هایی برای نویسنده اولویت دارد و او هیچ‌گاه به حاشیه‌پردازی روی نمی آورد و با داده‌های فرعی و جنبی به تشتت ذهنی مخاطبانش دامن نمی زند. در نتیجه، خواننده‌ی کتاب فقط یک پرسش محوری را دنبال می کند: «سرانجام مبارزه‌ی تنگاتنگ مزرعه داران و روباه و اعضای خانواده‌اش به کجا می انجامد؟»

شیوه‌ی روایی خطی و ساده رمان برای کودک قابل فهم‌تر است و در هم‌گرایی فشرده‌ی ذهن و عاطفه‌ی خواننده با کاراکترها و حوادث داستان، مانع و رادعی وجود ندارد و همین به ضربه‌انگ و ریتم عاطفی موضوع و حوادث کمک زیادی کرده، زیرا همه‌ی رخدادها سیری رو به جلو دارند و چون مخاطب هم مشتاق آن است که بداند چه خواهد شد، همین روایت خطی محرکی پیش‌برنده برای پی‌گیری حوادث محسوب می شود و به گیرایی اثر کمک کرده است. رمان برجستگی دیگری هم دارد؛ نویسنده با آن که یک اثر تخیلی خلق می کند، هرگز به ورطه‌ی توهم یا اضافه‌گویی و حاشیه‌پردازی نمی افتد.

